

دکتر محسن مهاجرنیا

طبقه متوسط در ایران

طبقه متوسط از جمله اصطلاحات بسیار رایج در علوم انسانی به ویژه جامعه‌شناسی و علوم سیاسی می‌باشد. هر چند مدت زمان بسیاری از ظهور این ترکیب در کتابها، مقالات و محافل دانشگاهی نمی‌گذرد اما اهمیت و نقش بسیار حساس این گروه در تحولات جوامع سبب شده است تا محققان در کنار سیاستمداران توجه ویژه و خاصی بدان داشته باشند. از مارکس و لینن گرفته تا وبر و لاروک و بسیاری دیگر همگی به تعریف و تحلیل طبقه متوسط پرداخته و آن را به انواع مختلف؛ بورژوا، مدرن، سنتی و تکنوکرات، کارگری و... تقسیم کرده‌اند به راستی این گروه از مردم دارای چه ویژگی هستند که تا این اندازه مورد توجه واقع می‌شوند؟ این سوالی است که مقاله پیش رو درصدد یافتن پاسخ آن می‌باشد. در کنار این مساله، نویسنده سعی دارد با شرح جایگاه طبقه متوسط در ایران به ویژه در دوره پهلوی بر خاصیت توأم مدرن و سنتی بودن این طبقه در کشور تاکید کند. مهمترین شاهد مدعای وی در این مبحث واقعیتی است بزرگ به نام انقلاب اسلامی.

مفهوم طبقه متوسط

«طبقه متوسط» همچون بسیاری دیگر از مفاهیم علوم اجتماعی دارای معنای دقیق و مورد توافقی نیست. گذشته از تنوع دیدگاه‌های متفکران، اختلاف در ملاکها و ویژگیهای این طبقه از یک سو و نامشخص بودن قلمروی عینی و مصداقی آن از طرف دیگر و همچنین تاثیر تحولات تاریخی بر آن سبب شده است که هر کس از زاویه دید خود تعریفی خاص از آن ارائه دهد. کارل مارکس یکی از نخستین معتقدان به اندیشه طبقاتی، طبقه متوسط را حوزه عمومی بین طبقه سرمایه‌دار و طبقه کارگر می‌داند که شامل کارکنان دفتری، کاسبها و گروههای همسو می‌باشد. او معتقد است اعضای این طبقه نقش متعادل کننده و ثبات بخش را در اجتماع برعهده دارند.^۱ وی طبقه متوسط را مانند سایر طبقات اجتماعی محصول مناسبات اقتصادی عصر خویش می‌داند. هر نوع مناسبات تولید مشخص، طبقات ویژه‌ای را پدید می‌آورد، فرمول بندی مشهور لینن نیز مفهوم طبقات را مرتبط با مناسبات اجتماعی بیان می‌کند.^۲ ماکس وبر مفهوم طبقه را در مقایسه با مفاهیم «شان اجتماعی» و «حزب» تعریف می‌کند و هر طبقه، از جمله طبقه متوسط را شامل مجموعه افرادی می‌داند که دارای وضعیت بازاری یا شانس اقتصادی یکسانی هستند.^۳

امیل لدرر جامعه‌شناس آلمانی که عموماً از او به عنوان اولین متفکر طرح طبقه متوسط جدید یاد می‌شود مفهوم طبقه متوسط را مرتبط با مهمترین ویژگی آن که شیوه زندگی و حقوق اعضای طبقه

است بیان می‌کند.^۴ پی‌یر لاروک طبقه متوسط را شامل گروههای متعددی می‌داند که ویژگی مشترک آنها فقط این است که جزء هیچ یک از دو طبقه حاکم و طبقه کارگر نیستند. او می‌گوید: «این طبقات از طبقه حاکم به این جهت متمایز می‌شوند که هیچیک از پستهای حساس سیاسی، اقتصادی و اداری را در دست ندارند. البته اعضای این طبقات مجریان ساده‌ای نیستند و اختیارات و مسئولیتهایی نیز دارند اما اقدام آنها کم و بیش آگاهانه و در چارچوب و جهتی است که توسط مقامات بالاتر معین می‌شود. طبقات متوسط از طبقه کارگر به مناسبت برخورداری از اندوخته‌های مادی نظیر سهام و اوراق بهادار، خانه یا اندوخته‌های معنوی نظیر آموزش و تعلیمات حرفه‌ای و ارتباط شخصی متمایز می‌گردند. این اندوخته‌ها به آنان امکان می‌دهد که از احساس ناامنی - از مشخصات طبقه کارگر - در امان باشند.^۵

دکتر حسین بشیریه در کتاب جامعه‌شناسی سیاسی به تفصیل ابعاد مفهومی و قلمروی مصداقی طبقات متوسط جدید را بیان می‌کند و آن را شامل بوروکراتهای تحصیل کرده، ارتش، گروههای مذهبی و روشنفکران می‌داند.^۶ پس از بیان تعاریف فوق و ملاحظه رویکردهای مفهومی در منابع جامعه‌شناسی به نظر می‌رسد ارائه صورت‌بندی واحد از مفهوم طبقه متوسط امر دشواری باشد. پیش از هرگونه داوری در این خصوص توجه به چند نکته ضروری است: ۱- واژه طبقه؛ اصطلاح طبقه متوسط در مفهوم ساده آن بیانگر رده بندی افرادی با منابع درآمد و مقدار عایدات مشابه و میزان نفوذ همسان و شیوه زندگی همانند نیست بلکه این ترکیب، مفهوم بسیار عام و پیچیده‌ای است برای طبقه‌بندی افرادی که نه تنها در سلسله مراتب اجتماعی جایگاه‌های برابر دارند بلکه از نگرشهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مشابهی برخوردارند که برآیند صورت‌بندی بسیاری از نیروهای اجتماعی و فرهنگی می‌باشد. ۲- واژه متوسط؛ برخلاف مفهوم ظاهری آن، نقش کارکردی این طبقه در نزد همه متفکران لزوماً حرکت در فاصله میان طبقات حاکم سرمایه‌دار و طبقه کارگر فقیر نیست بلکه با نگاه نرم افزاری به خصایص و ویژگیهای آن ممکن است، همین طبقه متوسط، بالفعل بر سریر قدرت هم نشسته باشد، همانگونه که مانفرد هابرن حاکمان موجود بسیاری از کشورهای خاورمیانه و آفریقای شمالی را طبقه متوسط جدید نامیده است.^۷ ۳- در بیان مفهوم طبقه متوسط بین رویکردها و رهیافتهای مفهومی باید تمایز قایل شد. در حالیکه طیف چپ مارکسیستی بر محوریت اقتصاد در مفهوم آن اصرار دارد برخی محققان، طبقه متوسط را با رویکرد فرهنگی و در رابطه با مناسبات مسایل فرهنگی ارزیابی می‌کنند و عده‌ای دیگر با نگاهی جامع‌تر از اقتصاد و فرهنگ بدان نگریده‌اند. بنابراین به نظر می‌رسد نباید انتظار تعریف حقیقی و جامع و مانعی از آن داشت. با این حال گزینش یک تعریف در چارچوب نظام دانایی ویژه و رهیافت



جامعه‌شناختی با رویکرد خاص، بهترین روش دستیابی به ابعاد مفهومی طبقه متوسط است.

چارچوب نظری و قلمروی طبقه متوسط

شاید در بدو نظر تصور شود که جایگاه طبقه متوسط به مثابه برآیند بخشی از گروه‌های اجتماعی در محدوده جامعه‌شناسی عمومی و یا حداکثر در قلمروی روانشناسی اجتماعی است. اما حقیقت آن است که طبقه متوسط اصطلاحی ساختاری است که با قدرت سیاسی گره خورده است. این واژه از مفاهیم اضافی می‌باشد که هویت آن مستلزم حداقل دو طبقه اجتماعی دیگر است؛ یکی طبقه حاکمه و دیگر طبقه پایین اجتماعی. طبقه متوسط با هر دو طبقه پیرامونی خود مناسبات ساختاری دارد به طوری که در فرآیند تاریخی و تعاملی خود به طور مداوم در حال تحول، جذب و تبادل نیروهای اجتماعی خود با طبقات پیرامونی است و نقش‌های اساسی آن سبب شده است که به صورت خاص، زندگی سیاسی را مورد تأثیر قرار دهد. از این منظر است که رویکرد مطالعاتی این تحقیق مستلزم رهیافت جامعه‌شناسی سیاسی می‌باشد و در چارچوب این روش قابل ارائه خواهد بود. اما در همین چارچوب، قلمروی عینی و مصادیق طبقه متوسط به خوبی مشخص نشده است. علاوه بر اختلافاتی که در بحث مفهومی بدان اشاره شد، اختلاف بر سر قدیم و جدید بودن این طبقه از عواملی است که خواننده از مطالعه متون مربوط احساس

نهادسازی و تمرکزگرایی بیش از حد رضاشاه هم نتوانست اقتدار طبقه متوسط سنتی را درهم بشکند. فشارهای او به این طبقه اجتماعی به ویژه اصناف و بازاریان و روحانیان با مقاومت شدید آنان مواجه شد و عملاً تا هنگام سقوط رضا خان این تقابل تداوم یافت.

می‌کند که با اختلاف مفهومی شدیدی مواجه شده است به طوری که در قلمروی آن، دو نگرش سخت‌افزاری و نرم‌افزاری به وجود آمده است.^۸ سخت‌افزاریان با نگاه پوزیتیویستی به دنبال آن هستند تا قلمروی طبقه متوسط را با معین کردن گروه‌های زیر مجموعه آن، مشخص کنند به عنوان مثال این گروه با تفکیک تاریخی، طبقه متوسط قدیم را شامل خرده‌بورژوازی، بازرگانان و خرده مالکان دهقانی می‌دانند درحالی‌که طبقه متوسط جدید، شامل مزدگیران متخصص، تکنوکراتها و اقشار تحصیل کرده بالای جامعه است.^۹

دکتر بشیریه در کتاب «جامعه‌شناسی سیاسی» تلاش دارد تا قلمروی طبقه متوسط را با ذکر مصادیق مشخص کند. وی در کنار دو طبقه سرمایه‌دار متوسط و طبقه پایین محروم به هشت گروه اجتماعی دیگر نیز اشاره می‌کند که شامل مدیران تکنوکرات، خرده‌بورژوازی، جنبشها و سازمانهای کارگری، زمینداران اشراف، روحانیون، روشنفکران و ارتشیان می‌شود.^{۱۰} در مقابل، گرایش نرم‌افزاری، به نقش‌های پنهان طبقه متوسط و روابط آن با مناسبات قدرت و نقش آگاهی بخش آن نسبت به طبقه پایین توجه دارد. در این نگاه، طبقه متوسط صرفاً از افراد یا گروه‌هایی که دارای موقعیت مشترک در نظام اقتصادی یا سیاسی هستند، تشکیل نشده است، بلکه عوامل ذهنی و خودآگاهی طبقه‌ای، به عنوان پیش شرط تشکیل طبقاتی و پیدایش طبقه برای خود نیز باید وجود داشته



در یکصد سال اخیر طبقه متوسط نقش به سزایی در تحولات سیاسی اجتماعی کشور داشته و کانون مخالفتها، مبارزات و تحركات سیاسی عمده‌ای علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی بوده است. بار اساسی نهضت‌های صدساله اخیر مانند؛ نهضت تنباکو، انقلاب مشروطه، نهضت ملی کردن نفت، قیام پانزدهم خرداد و انقلاب اسلامی، بر دوش طبقه متوسط بوده است

باشد. در نظریه مارکس که در زمره نگرش‌های نرم افزاری قلمداد می‌شود طبقه متوسط در میان دو طبقه اصلی متعارض، وابسته به شیوه تولید، سطح تکنولوژی، خودآگاهی طبقاتی و عوامل ذهنی و اجتماعی است. براساس فلسفه اجتماعی مارکس اصولاً طبقه متوسط می‌بایست به تدریج در یکی از دو طبقه اصلی مضمحل شود چراکه واقعیت عینی و نهایی جامعه بشری بیش از دو قطب متضاد ندارد که این دو قطب هم در نهایت باید به یک جامعه بی طبقه تبدیل شوند. براساس این نگرش، حوزه‌های نرم‌افزاری جدیدی وارد قلمروی طبقه متوسط شده است که در گذشته از چنین جایگاهی برخوردار نبوده‌اند. امروز گروه‌های اجتماعی جدیدی مانند زنان که در گذشته بخش مستهلک و ادغام شده جامعه محسوب می‌شدند با هویت‌های فمینیستی (اعم از حقوق طلبی، برابری جویی و برتری طلبی) وارد این عرصه شده و با رویکردی انقلابی، خواهان تحول در بسیاری از حوزه‌های قدرت، دانش و مناسبات اجتماعی می‌باشند و با تشکیل گروه‌های مختلف حقوقی، سیاسی، صنفی، جنسی، اقتصادی واقعیت اجتماعی خود را بر طبقه متوسط تحمیل کرده‌اند. از این منظر امروزه نقش و کارکرد طبقه متوسط بسیار گسترده و اساسی شده است به طوری که تمام کار ویژه‌های حوزه عمومی و جامعه مدنی در قلمروی این طبقه قرار گرفته است. تجمیم خواسته‌های جامعه به ویژه خواسته‌های توده مردم و بیان و انتقال آنها به طبقه

حاکمه از وظایف قطعی این طبقه تلقی می‌شود. ابزار، امکانات و ظرفیت‌های رسانه‌ای و ارتباطی و تکنولوژیکی مدرن و فراوانی در اختیار طبقه متوسط قرار گرفته است و همانگونه که در بخش‌های آتی یادآوری خواهد شد این طبقه نقش آفرین‌ترین و بلکه عامل اساسی بسیاری از تحولات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در سده اخیر در بسیاری از کشورهای جهان بوده است. از این رو توجه به ویژگی‌ها و کار ویژه‌های آن و نه مصادیق عینی، اصناف و اقشار و گروه‌های زیرمجموعه آن باید مد نظر باشد. در قسمت بعدی، این نقش‌ها در تحولات سیاسی- اجتماعی ایران مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

تحولات طبقه متوسط در ایران

پس از بیان تعریف و قلمروی مفهومی طبقه متوسط و با مطالعه موردی آن در ایران، این واقعیت فرا روی خواننده قرار می‌گیرد که اولاً پیشینه تاریخی طبقات اجتماعی در ایران نشانگر آن است که طبقه‌بندی اقشار و گروه‌های اجتماعی مبتنی بر ملاک‌ها و هنجارها و ارزش‌های اجتماعی، امری شناخته شده است و ثانیاً طبقه متوسط در فرآیندی هماهنگ و پیوسته با نقش‌ها و کارکردهای واحد و مشخص استمرار پیدا نکرده است. گسست مفهومی و شکاف‌های فرهنگی و اجتماعی در پیکره گروه‌های اجتماعی این طبقه و کاهش و زایش مداوم، سبب شده است تا دو نوع تعریف حداقلی و حداکثری و دو

قلمروی مفهومی کلی برای آن در نظر گرفته شود. در یک مرحله تاریخی طبقه متوسط در ایران، در حد یک مقوله جامعه‌شناختی جهت معرفی افرادی با منبع درآمد مشابه، مقدار عایدات مشابه، میزان نفوذ همسان و شیوه زندگی همانند به کار می‌رفت.^{۱۱} به تعبیر مارکس طبقه متوسط در این دوران در حد «درخود» اما «نه هنوز برای خود» مطرح بود.^{۱۲} زیرا در این شرایط طبقه متوسط محصول مناسبات مختلف اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی سنتی بوده که در کنار سه طبقه دیگر یعنی طبقه بالای زمین دار، طبقه کارگران مزدبگیر شهری و رعایای روستایی در چارچوب جامعه سنتی حضور داشتند.^{۱۳} در این دوران طبقه متوسط عمده شامل بازرگانان شهری، کسبه و پیشه‌وران و صنعتگرانی بود که به دلیل علایق مذهبی با روحانیت در همه سطوح علمی، تبلیغی و آموزشی در ارتباط مستقیم قرار داشت و بخشی از هویت خود را از همین ناحیه به دست می‌آورد. در ادامه تحولات سیاسی-اجتماعی وسیع در گستره کشور به تدریج بسیاری از مناسبات سنتی را متحول ساخت. شکل‌گیری نظام آموزشی و دانشگاهی نوین در نیم قرن اخیر، استقرار نظام اداری و سیستم بروکراتیک مدرن، تشکیل ارتش مدرن، ارتقای سطح کیفی زندگی شهری و فضای فرهنگی جدیدی که از ارتباط و تعامل با دنیای غرب به وجود آمد، ایران را در پروسه نوسازی و جهش به یک مرحله تاریخی جدید وارد کرد. بالطبع بسیاری از عرصه‌های زندگی اجتماعی جامعه ایرانی از وضعیت جدید متأثر بود و برهمین اساس طبقه متوسط سنتی نیز دچار تحول شد به گونه‌ای که، روشنفکری، تحصیلات عالی، خودآگاهی مدرن، روحیه انقلابی و مشارکت جویانه بخشی از هویت جدید این طبقه شد. به تدریج افسار و گروه‌هایی مانند روحانیون، روشنفکران، صاحبان حرفه و کسبه اهل بازار، پزشکان، معلمان، مهندسان، استادان و دانشجویان، نویسندگان و روزنامه‌نگاران همگی بخشی از پیکره فعال طبقه متوسط جدید شدند. در یکصد سال اخیر طبقه متوسط نقش به‌سزایی در تحولات سیاسی اجتماعی کشور داشته است و کانون مخالفتها، مبارزات و تحركات سیاسی عمده‌ای علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی بوده است. بار اساسی نهضت‌های صدساله اخیر مانند: نهضت تنباکو، نهضت مشروطه، نهضت ملی کردن نفت، نهضت پانزدهم خرداد و انقلاب اسلامی، بر دوش طبقه متوسط بوده است. این طبقه در ایران برخلاف برخی از کشورهای دیگر به لحاظ جایگاه اجتماعی و اقتصادی و مذهبی گرفتار حفظ موقعیت و تراکم و انباشت ثروت نیست و برای پرداختن به مسایل سیاسی- اجتماعی جامعه مجال بیشتری دارد و قرار گرفتن در مشاغل فرهنگی و اداری آنها را در مرکز اندیشه اصلاح‌طلبی قرار داده است. در ادامه تلاش خواهد شد نقش تاریخی طبقه متوسط در دو بخش سنتی و مدرن جداگانه به بحث گذاشته شود.

طبقه متوسط سنتی در ایران

منظور از طبقه متوسط سنتی در ایران، طبقه

نقش‌آفرینی است که بعد از شاه و دربار بیشترین تاثیر را در جامعه داشته است. این نقش‌آفرینی که پیش از دولت مدرن و ورود ایران به مدرنیزاسیون می‌باشد ناشی از باورهای مذهبی و سنتهای تاریخی، قومی و صنفی است. به نظر می‌رسد وجود چنین طبقه‌ای به دو عامل اساسی بستگی دارد:

۱- شرایط سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جامعه هنوز مدرن نشده است و دولت و حکومت، نهادهای سیاسی، اداری و فرهنگ سیاسی در چارچوب سنتهای گذشته قابل ارزیابی است. به تعبیر دیگر جریان نوسازی و مدرنیزاسیون که ناشی از ارتباط با جهان پیشرفته غربی آن دوران بود، هنوز در ساختار فرهنگی و سیاسی کشور به وجود نیامده است و نظام سیاسی و بوروکراتیک پیچیده‌ای وجود ندارد.

۲- طبقه متوسط هم که نقش بین طبقه حاکم و طبقه محکوم پایین را بازی می‌کند از تحصیلات عالی و شرایط مدرن برخوردار نیست و بالطبع در درون آن نیروهای بوروکراتیک و روشنفکر و نیروهایی که از سنت دینی خود گسسته باشند کمتر وجود دارد. بیشترین اعضای این طبقه پیشه‌وران و کاسبان خرده بورژوازی سنتی بودند که در کنار دستگاه پر قدرت سنتی روحانیت در تحولات سیاسی- اجتماعی موثر بودند. نهضت مشروطه عمدتاً با قدرت طبقه سنتی به پیروزی رسید و پیش از آن جنبش تنباکو را با قدرت به پیروزی رساندند. به اعتقاد نگارنده، از مشروطیت تا قیام پانزدهم خرداد ۱۳۴۲، طبقه متوسط در ایران سنتی است. نهضت مشروطیت نیز که در عمل توسط همین طبقه متوسط سنتی انجام گرفت در نهایت به دست غربگرایان افتاد و به رغم شعارهای مدرن نتوانست شرایط سیاسی، فرهنگی، اجتماعی جامعه را به طور کلی متحول و نخبگان فکری، اقتصادی، سیاسی و بوروکراتیک قابل ملاحظه‌ای وارد عرصه کشور نماید. نهادسازی و تمرکزگرایی رضاشاه هم نتوانست اقتدار طبقه متوسط سنتی را درهم بشکند. فشارهای او به این طبقه اجتماعی به ویژه اصناف و بازاریان با مقاومت مواجه می‌شد. تظاهرات گسترده سالهای ۱۳۰۶ و ۱۳۱۴. ش در تهران و مشهد نمونه‌ای از واکنشهای این طبقه به سیاستهای کنترل دولت بر بخش اقتصاد و بازار بود.

در دوره محمدرضا پهلوی از سال ۱۳۴۲-۱۳۲۰ علیرغم همه فشارها و تضییقات رسمی علیه دو رکن طبقه متوسط سنتی یعنی روحانیت و بازار حضور آنها در مبارزه علیه حکومت و مدرنیزاسیون و سکولاریزه کردن شاه به طور فعال وجود داشت و روحانیت در جایگاه رهبری مبارزات سیاسی و بازار به عنوان پایگاه مردمی و اقتصادی نقش‌آفرین بود. در مواردی که طبقه حاکم برخلاف باورهای دینی و سنتهای اعتقادی و ملی گام برمی‌داشت این طبقه در مقابل آن ایستادگی می‌کرد. تحلیل بسیاری از جنبشها و مقاومت‌های این دوران بیانگر آن است که طبقه متوسط سنتی در چالش و مبارزه با سیاست سکولاریزه کردن جامعه توسط خاندان پهلوی از قدرت و نفوذ بالایی

برخوردار است. مواردی از این قیامها عبارتند از:
 ۱- جنبش ضد جمهوری خواهی رضاخان به رهبری شهید مدرس ۲- جامعه مجاهدین اسلام به رهبری آیت الله کاشانی ۳- فدائیان اسلام به رهبری نواب صفوی ۴- حزب ملل به رهبری بجنوردی ۵- نهضت ملی نفت (اگرچه ماهیتی مدرن داشت اما با همکاری دو طیف سنتی و مدرن طبقه متوسط به وقوع پیوست)
 ۶- هیاتهای مؤتلفه اسلامی ۷- قیام پانزدهم خرداد ۱۳۴۲. بعد از قیام پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ همه قرائن نشان دهنده آن است که طبقه متوسط سنتی در دو رکن روحانیت و بازار تضعیف شده است و دولت با انحلال اصناف سنتی و تشکیل اتاق اصناف آخرین ضربه را بر پیکر بازار سنتی وارد کرد اگرچه به طور پراکنده آفاری از آن تا زمان انقلاب اسلامی وجود داشت.

طبقه متوسط جدید در ایران

از زمانی که دولت مدرن در ایران تشکیل شد و نهادهای سیاسی، فرهنگی و اداری متحول گردید و نوسازی در همه عرصه‌ها وجه همت دولتمردان قرار گرفت به جای طبقه متوسط سنتی بیرون از دولت، طبقه‌ای شکل گرفت که فارغ از مناسبات سنتی قدرت دارای جایگاه ویژه‌ای شد. تحصیلات عالی دانشگاهی دانش بوروکراتیک، آشنایی با فلسفه‌های غربی، رهایی از جزم اندیشی دینی، در اختیار گرفتن ابزار و حوزه‌های تخصصی از خصایص این طبقه است. تعیین دقیق آغاز این طبقه کار مشکلی است اگرچه نگارنده با تسامح آغاز دهه چهل را زمان شروع طبقه متوسط جدید می‌داند مع‌الوصف برخی آغاز مشروطیت را در این مورد پیشنهاد می‌کنند.^{۱۴} این گروه معتقدند برای اولین بار جامعه ایرانی حقوق و نهادهای مدنی مدرن نظیر قانون و پارلمان، انتخاب، آزادی و مطبوعات و را پذیرفت و برای اولین بار طیفهای روشنفکری و روحانیت در چارچوب احزاب مدرن وارد رقابت سیاسی شدند و در نقش طبقه متوسط ظاهر گردیدند. اما به نظر می‌رسد نهضت مشروطه تا سالهای بعد نتوانست بافت‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سنتی را متحول کند. در دوره رضاشاه طبقه متوسط و فضای عمومی جامعه ایران در چارچوب سنت مفهوم پیدا می‌کند و در این دوره نهادهای مدنی مدرن در جامعه شکل می‌گیرد. در این زمان سیستم آموزشی و اداری کشور نیز متحول می‌شود. همچنین ارتش مدرن شکل گرفته و گروهها و افسار اجتماعی هویت پیدا می‌کنند و طبقه جدیدی مشتمل بر کارگزاران دولت، روزنامه‌نگاران، مهندسان، پزشکان و سایر گروه‌های تحصیل کرده به وجود می‌آید و روند مدرن‌سازی با الگوی غربی در بخشهای مختلف جامعه آغاز می‌شود. اما در پاسخ به این سوال که آیا طبقه متوسط جدید با روی کار آمدن رضاخان به وجود آمد. ممکن است گفته شود: به رغم نهادسازی عمومی و مدرن‌سازی دولت، این طبقه، پیوند خود را با فرهنگ سنتی حفظ کرده و بنیادهای ارزشی و هنجارهای- اجتماعی سنتی سلطه خود را از

دست نداده بود. بنابراین طبقه متوسط هنوز به معنای واقعی مدرن نشده بود. اما نهادسازی رضاشاه و تجربه بیش از ده سال آن در دوره محمدرضا پهلوی، ساخت قدرت و نهادهای سیاسی و مناسبات اجتماعی در این دوره مبتنی بر دولت مدرن بود و طبقات اجتماعی با انگاره‌های جدید سامان یافته و با فاصله گرفتن از بنیادهای سنتی به تدریج در مسیر غربگرایی گام برداشت. بنابراین پروسه شکل‌گیری طبقه متوسط جدید در ایران را می‌توان از نهضت مشروطیت دانست که در یک فرآیند تکاملی در جریان انقلاب اسلامی به اوج خود رسید. پیش از مشروطه هیچ اثر ملموسی حاکی از تحول در سنت‌های فرهنگی، اجتماعی و طبقاتی دیده نمی‌شود و ارتباطات با غرب محدود و پراکنده است. در حالیکه همزمان با مشروطه، ارتباطات با خارج بیشتر می‌شود و تحصیلکردگان از فرنگ باز می‌گردند. در جنبش سیاسی مشروطه نشانه‌هایی از تحول در رفتار سنتی آغاز می‌شود. این تحولات در عصر رضاشاه به رسمیت شناخته شده و نهادینه می‌گردد. در ادامه برخی دگرگونی‌های قابل توجه در ساختار و آرایش طبقات اجتماعی ایران روی می‌دهد. یکی از این دگرگونی‌ها گسترش روشنفکران به سوی طبقه متوسط حقوق بگیر و در نتیجه ظهور این طبقه در صحنه اجتماعی و سیاسی ایران بود. طبقه متوسط جدید با اقدامات رضاشاه به منظور توسعه یک ارتش نوین و یک نظام اداری کارآمد و متمرکز به وجود آمد. رشد دیوانسالاری و تقاضای روز افزون برای متخصص و مدیر در سطوح گوناگون بخش‌های عمومی و خصوصی و گسترش سریع آموزش به سبک غربی، منجر به پیدایش طبقه متوسط غیر کارفرما، شامل متخصصان آزاد، کارمندان، پرسنل نظامی، شاغلان یقه سفید و متخصص در بخش خصوصی و روشنفکران گردید.^{۱۵} بعضی از نویسندگان بر این باورند که گسترش نفوذ غرب از یک طرف و رشد سریع آموزش و پرورش و سیستم بوروکراسی، عوامل اساسی سامان یافتن طبقه متوسط جدید در ایران بوده است و در مقابل اعضای این طبقه کارگزاران اصلی دولت‌سازی و عاملین جریان نوسازی در این دوره بوده‌اند به طوری که شاید به جد بتوان ادعا کرد فرآیند نوسازی در ایران با نقش کاربردی این طبقه مقارن بوده است. جیمز بیل در کتاب «سیاست‌های ایران؛ گروه‌ها، طبقات و نوگرایی» طبقه متوسط جدید را مرکب از افرادی می‌داند که قدرتشان به موفقیت شغلی متکی است و در جریان تحصیلات جدید مهارت‌هایی کسب کرده و به کار می‌برند. وی با تعریف فوق اعضای تحصیلکرده و موسس دانشگاه تهران را مرکز ثقل طبقه متوسط جدید در ایران به حساب می‌آورد. او خصایص اساسی این طبقه را در ایران چنین بیان می‌کند: ۱- اعضای بخش رو به رشد این طبقه از پذیرش مناسبات سنتی قدرت که جامعه ایرانی را زیرسلطه دارد روی گرداندند ۲- اعضای روشنفکر دارای تحصیلات عالی بوده و یا در مراحل کسب آن هستند ۳- قدرت اعضای این طبقه اصولاً از

مهارت و فنونی ناشی می‌شود که در نتیجه تحصیلات رسمی کسب کرده‌اند ۴- اعضای طبقه متوسط جدید در سطوح مختلف با افکار و فلسفه‌های غربی آشنا هستند ۵- اعضای این طبقه از هر نوع جزم دینی یا پرسش کورکورانه تاریخ گذشته آزادند.^{۱۶} جلال آل احمد نیز در کتاب غربزدگی طبقه متوسط جدید را در محدوده روشنفکران ارزیابی می‌کند.^{۱۷} با چشم پوشی از قلمروی عینی دقیق این طبقه به نظر می‌رسد که نقطه اساسی تحولات نیم قرن اخیر جامعه ایرانی بر محور و کارگردانی این طبقه به انجام رسیده است. در خصوص انقلاب اسلامی که همه اقشار و طبقات جامعه در آن سهیم بودند شاید این استثنا را بتوان پذیرفت که نوعی توافق ضمنی و همکاری عملی بین طبقه متوسط سنتی و مدرن، موجب تحقق آن گردید.

نتیجه گیری

همانگونه که بیان شد، مرکز ثقل همه تحولات، قیامها و نهضت‌های صدساله اخیر در ایران، طبقه متوسط بوده است. نهضت‌های مشروطیت، ملی شدن نفت، قیام پانزدهم خرداد، انقلاب اسلامی و بسیاری دیگر از جریان‌های سیاسی همانند: فدائیان اسلام، هیات‌های مؤتلفه اسلامی، احزاب چپ و ملی- مذهبی همگی در حوزه طبقه متوسط قرار می‌گیرند. علاوه بر نگاه تاریخی، طبقه متوسط نقش سازنده، آگاهی بخش، متعادل کننده، انتقالی و کار ویژه‌های جامعه مدنی را در جامعه ایفا کرده است که ما از نقش اول به «نگاه سخت‌افزاری» و از نقش دوم به «نگاه نرم‌افزاری» تعبیر نمودیم. همچنین براساس شاخصه‌های پایبندی به سنت‌های مذهبی، قومی، صنفی، شغلی و همچنین برخورداری از تحصیلات عالی، گرایش به تجدد و غرب و گرایش به فن سالاری و گسست از ارزش‌ها و هنجارهای سنتی، طبقه متوسط را به دو مقطع «طبقه متوسط سنتی» و «طبقه متوسط جدید» تقسیم کردیم. اما آنچه در سرانجام سخن بایسته تامل می‌باشد این است که شکل‌گیری طبقه متوسط مانند سایر پدیده‌های اجتماعی در پروسه تدریجی و تاریخی به انجام می‌رسد و تحول در ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی به تدریج پدید می‌آید. طولانی شدن تحولات سبب می‌شود نقطه عطف‌های تحول را به طور دقیق بتوان شناسایی کرد و از جهت کمی نیز، گستره کامل و یا جامع‌تری از مجموعه طبقه متوسط با تحولات همراه گردد. از این رو هنگامیکه طبقه متوسط جدید شکل می‌گیرد تقریباً هویت طبقه سنتی مضمحل شده و یا به حاشیه رانده می‌شود. اما باید گفت که به هیچ عنوان وضعیت طبقه متوسط در ایران در یکصد ساله اخیر از این دو ویژگی بارز برخوردار نیست، زیرا تحول اساسی در درون آن منبعت از یک پروسه طبیعی نبوده است. مشروطیت که نقطه آغاز تحول طبقه متوسط است جنبشی متأثر از افکار و اندیشه‌های مدرن بود که بسترهای آن در جامعه فراهم نیامده بود و تا سالها بعد و در حالیکه

فرهنگ سیاسی و شرایط اجتماعی کاملاً سنتی بود، طبقه متوسط در وضعیت‌های آن تجدید قرار گرفت که با هویت سنتی آن ناهمگون می‌نمود. طبیعی نبودن این طبقه سبب شده است تا رشد تدریجی هم نداشته باشد و به همین دلیل است که در اوج تجدد این طبقه رگه‌ها و ویژگی‌های طبقه سنتی هم مشاهده می‌شود. زمانیکه همه متفکران طبقه متوسط در ایران را «مدرن» می‌دانستند و تحصیلات عالی، غربگرایی، فن سالاری و گسست ظاهری از سنت‌ها شاخصه آن محسوب می‌شد، ناگهان شکل‌گیری انقلاب اسلامی با اهداف کاملاً دینی به رهبری روحانیت و همکاری تنگاتنگ دو قشر روحانی و روشنفکر و همراهی همه طیف‌های سنتی و مدرن همچون بازار، سیستم اداری و اجرایی و بوروکراتیک در آن، تمام مرزبندی‌های طبقه متوسط سنتی و مدرن را مخدوش می‌کرد. بدین ترتیب تلفیقی شکل می‌گیرد که می‌توان ادعا کرد، طبقه متوسط در حالیکه مدرن است و با ابزار و روش‌ها و ظرفیتهای عصر مدرن حرکت می‌کند پایبند به سنت‌ها و هنجارهای سنتی خود نیز هست. البته این نوع تعامل و تلفیق تنها مختص به جریان انقلاب اسلامی نیست. نوع همکاری که در جریان نهضت ملی کردن نفت به رهبری دکتر مصدق و آیت الله کاشانی وجود داشت، بیانگر آن است که در جامعه دینی مانند ایران تعیین نقطه‌های آغاز شکل‌گیری و پایان جریان‌های فوق امری بسیار دشوار است. بنابراین اصطلاحات «طبقه متوسط سنتی» و «طبقه متوسط جدید» براساس شاخصه‌های غالب و با قدری تسامح همراه می‌باشد، البته این ویژگی نه تنها در ایران بلکه در برخی دیگر از کشورهای جهان سوم نیز وجود دارد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- محمدرحیم عبوسی، طبقات اجتماعی و رژیم شاه، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۲
- ۲- الکسی لکفسکی، ساختار اجتماعی کشورهای رشد یابنده، ترجمه: بدیع تبریزی، انتشارات حیدرلیه، ۱۳۶۰، ص ۱۵۲
- ۳- حسین بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران، نشرنی، ۱۳۷۴، ص ۱۲۵
- ۴- مجتبی مقصدی، تحولات سیاسی- اجتماعی ایران، ۱۳۵۷، ۱۳۲۰، تهران، روزنه، ۱۳۸۰، ص ۳۲۰
- ۵- پی بر لاووک، طبقات اجتماعی، ترجمه: ایرج علی آبادی، تهران، سازمان کتابهای جیبی، ۱۳۴۶، صص ۸۹-۸۸
- ۶- رجوع کنید به: حسین بشیریه، همان
- ۷- محمدرحیم عبوسی، همان، ص ۱۴۴
- ۸- تی. بی. باتومور، طبقات اجتماعی در جوامع جدید، ترجمه: اکبر مجدالدین، تهران، مرکز انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۶۷، صص ۳۹-۱۱
- ۹- سعید خدابخنده لو، جامعه‌شناسی قشرها و نابرابری‌های اجتماعی، مشهد، جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۲، ص ۳۱
- ۱۰- رجوع کنید به: حسین بشیریه، همان
- ۱۱- پروانه آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه: کاظم فیروزمند و دیگران، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۸، ص ۳۰
- 12- Karl marx, the poverty of phioisophy(chicago, 1920) pp,188-89
- ۱۳- پروانه آبراهامیان، همان، ص ۳۰
- ۱۴- مجتبی مقصدی، همان، صص ۳۲۵-۳۲۰
- ۱۵- همان، ص ۳۰۱
- ۱۶- همان، ص ۳۲۸
- ۱۷- جلال آل احمد غربزدگی، ج ۲، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۳۱، ص ۲۴